

بررسی علل و زمینه‌های گذار ناموفق دموکراتیک در مصر در پرتو خیزش عربی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۱/۱۲

تاریخ تأیید: ۱۴۰۲/۳/۲۵

خسرو آرام^۱

علیرضا رضایی^۲

قاسم ترابی^۳

چکیده:

تا قبل از شروع خیزش مردمی در جهان عرب، مصر در زمره آن دسته از کشورهای شمال آفریقا بوده که دارای ثبات بود. اما به اندک زمانی خیزش مردمی به این کشور نیز راه یافت. دغدغه پژوهش حاضر آن است که ضمن پرداختن به ادبیات نظری و همچنین واشکافی چیستی و چرایی این تحولات در مصر، علل و زمینه‌های گذار ناموفق دموکراتیک در مصر را مورد بررسی قرار دهد. پرسش اصلی پژوهش حاضر این است که گذار ناموفق دموکراتیک در مصر در پرتو تحولات بهار عربی معلول چه دلایلی است؟ فرضیه‌ای که در پاسخ به این پرسش مورد آزمون و سنجش قرار می‌گیرد آن است که گذار ناموفق دموکراتیک در مصر معلول شرایط و عواملی

۱. دانشجوی دکتری علوم سیاسی، واحد همدان، دانشگاه آزاد اسلامی، همدان، ایران.

Khosroaram.۴۰@gmail.com

۲. دانشیار، گروه روابط بین‌الملل، واحد همدان، دانشگاه آزاد اسلامی، همدان، ایران. (نویسنده مسئول).

IR.Alirezarezaei@gmail.com

۳. دانشیار، گروه روابط بین‌الملل، واحد همدان، دانشگاه آزاد اسلامی، همدان، ایران.

Ghasemtoraby@yahoo.com



چون: ضعف نسبی متغیرهای نوسازی به‌ویژه در آمد سرانه و طبقه متوسط نحیف، عدم وجود جامعه سیاسی در مصر و نبود مصالحه نخبگان و نقش و رفتار ارتش و وضعیت پراتوری جامعه مصر بوده است.

کلید واژگان: مصر، بهار عربی، وضعیت دموکراتیک، ارتش.

مقدمه

تحركات علیه حكومت‌های عربی از اوایل قرن جدید آغاز شد، اما اوج آن در سال‌های ۲۰۱۰-۲۰۱۱ بود که به «بهار عرب» شهرت یافت. مردم عادی در کشورهای مصر و سوریه و تونس و لیبی به خیابان‌ها ریختند و حاکمان دیکتاتور را به چالش طلبیدند و خواستار عدالت و برابری شدند. در پی تحولات موسوم به بهار عربی، چهار حکومت عربی تونس، مصر، لیبی و یمن سرنگون شدند و یک حکومت عربی یعنی سوریه دستخوش جنگ داخلی گشت.

شروع خیزش عربی، با خودسوزی (محمد بوعزیزی) میوه‌فروش دوره گرد تونس در اعتراض به ممانعت و آزار پلیس در ۱۷ دسامبر ۲۰۱۰ در شهر کوچک «سیدی بوزید» به منزله چکاندن ماشه‌ای برای فعال کردن مکانیزم یک جنبش عمومی بود که هیچ کس و از جمله: سیاستمداران، تحلیلگران مسائل خاورمیانه اعم از محافل آکادمیک و دانشگاهی و همچنین روزنامه‌نگاران انتظار آن را نداشتند. در واقع تظاهراتی که در پی خودسوزی بوعزیزی رخ داد، بلافاصله پس از سرنگون کردن زین‌العابدین بن علی در تونس در ژانویه ۲۰۱۱ به سراسر جهان عرب و مشخصاً به کشورهای عربی شمال آفریقا و خاورمیانه نظیر مصر، مراکش، لیبی، سودان، موریتانی، اردن، کویت، عراق، لبنان، یمن، عربستان سعودی، عمان، بحرین و سوریه



تسری یافت و این کشورها را دستخوش ناآرامی و بی‌ثباتی کرد و نویدبخش این پیام بود که بالاخره نسیم تغییر در خاورمیانه هم وزیدن گرفته است.

از منظر علت‌شناسی، وقوع تحولات انقلابی ریشه در نوع نظام سیاسی اقتدارگرا و غیردموکراتیک، اوضاع نامساعد اقتصادی، اوضاع نامساعد اجتماعی نظیر نرخ بالای رشد جمعیت، نسبت بالای جوانان به کل جمعیت، شکاف‌های اجتماعی، تبعیض و فساد، اوضاع نامساعد فرهنگی نظیر سرشت سلسله‌مراتبی قدرت و حاکمیت فرهنگ پدرسالار و گسترش فرهنگ نئوپاتریمونیالیسم و نظام سلطانی و سرانجام برقرار نیروی اجبار نظیر نیروهای نظامی و انتظامی در برابر مخالفان و تأثیر مشروعیت خارجی و فضای بین‌المللی دارد. آنچه در این میان سبب سرعت قیام‌های عربی گردید، وجود نقش رسانه‌های ارتباطی جدید مانند شبکه‌های ماهواره‌ای تلویزیونی مانند: الجزیره، شبکه‌های اجتماعی اینترنتی، مانند فیس‌بوک، توئیتر و حتی تلفن‌های همراه در این رویدادها بود.

با همه پژوهش‌هایی که در زمینه تحولات موسوم به (بهار عرب) از سوی پژوهشگران مسائل بین‌الملل و مطالعات منطقه‌ای صورت گرفته است، به نظر می‌رسد که جای پژوهشی که خواسته باشد علل و زمینه‌های گذار ناموفق دموکراتیک در مصر در پرتو تحولات بهار عربی را مورد بررسی قرار داده باشد، به جد خالی است. در واقع پژوهش حاضر پاسخی به این نیاز پژوهشی است تا خواسته باشد که خلاهای پژوهشی در این زمینه را پر کند. در این ارتباط پژوهش حاضر تلاش دارد که پرداختن به ادبیات نظری و همچنین واشکافی چستی و چرایی تحولات موسوم به بهار عربی در





مصر، علل و زمینه‌های گذار ناموفق دموکراتیک در مصر در پرتو تحولات بهار عربی را مورد بررسی قرار دهد.

به منظور بررسی فرضیه ابتدای بحثی نظری با عنوان گذار به دموکراسی ارائه خواهد شد. این بحث به مثابه چارچوب نظری و تحلیلی مقاله در دستور کار قرار گرفته است. سپس به ریشه‌های شروع تحولات اشاره می‌شود. در نهایت نیز به علل گذار ناموفق به فضای دموکراتیک در مصر پرداخته می‌شود. در نتیجه مصر مجدد به دوره جدیدی از حکومت نظامیان بر جامعه مدنی تن می‌دهد. نشان دادن تجربه ناقص مصر برای رسیدن به سیاست‌ورزی دموکراتیک و سطح قابل توجهی از پلوالیسم و مشارکت و رقابت مدنی، مهمترین هدف این مقاله است.

۱. گذار به دموکراسی، چارچوبی برای فهم الگوی نظری پژوهش

یکی از مهمترین پرسش‌ها در نزد اندیشمندان سیاسی این است که گذار به دموکراسی و عبور از حکومت‌های خودکامه و تاسیس جوامع مدنی چگونه رخ می‌دهد (رک: قاضی مرادی، ۱۴۰۰) گذار به دموکراسی، از نتایج قابل کنترل برخی جنبش‌های اجتماعی است که در مسیر لیبرال دموکراسی هدایت می‌شوند. به عبارت دیگر گذار به دموکراسی به وضعیتی اطلاق می‌شود که در آن قدرت جابجا و تغییرات بزرگ در ساختار دولت بوجود می‌آید. در ارتباط با چگونگی پیدایش و استقرار دموکراسی نظریه پردازان دیدگاه‌های مختلفی دارند و به سه گروه دسته‌بندی می‌شوند: گروه اول: نظریه‌های ساختاری: کسانی چون مارتین لیپست، رابرت دال، و برینگتن مور جزء این گروه هستند. این گروه معتقدند رشد، توسعه و تحولات اقتصادی، گسترش نوسازی، شهرنشینی، رشد آموزش و توسعه ارتباطات، گسترش

طبقه متوسط، وجود جامعه مدنی قوی و فرهنگ مشارکتی و غیره پیش نیاز گذار به دموکراسی است. گروه دوم، نظریه های کنش گرایانه است که در گذار به موکراسی بر وجود کارگزاران و نیروها و طبقات متوسط آگاه و نخبگان سیاسی قوی تاکید دارد. گروه سوم، تلفیقی از دو گروه نظریه های ذکر شده است بر نقش ساختارها و کارگزاران هردو تاکید دارد. (بشیریه، ۱۳۸۵: ۱۲۷) کسانی چون هانتینگتون جزوه گروه سوم هستند که بر هردو عامل یعنی هم ساختار و کارگزار تاکید دارد. (هانتینگتون، ۱۳۸۱: ۴۲)

برخی از نظریه پردازان چون فیلیپ اشمیتز و تری کارل (۱۹۹۱: ۸۰-۸۳) باور دارند که در مسیر گذار به دموکراسی، انقلاب و توده ها نقش چندانی ندارند، نقش نخبگان سیاسی برجسته است و عمدتاً این گذار از بالا صورت میگیرد. جان هیگلی با توجه به نقش برجسته نخبگان سیاسی، سه مدل گذار به دموکراسی را با توجه به تجربه تاریخی حکومت های اقتدارگرا مطرح می نماید:

مدل اول: اصلاحات وسیع از بالا: این مدل در کشورهای چون شیلی، پرو در دهه ۱۹۳۱ دیده می شود. زمانی که نخبگان حاکم تحت فشارهای داخلی و یا بین المللی با باز کردن فضای بسته سیاسی با نخبگان مخالف در زمینه چگونگی حکومت به توافق می رسند.

مدل دوم: جایگزینی، تغییر و انقلاب: این مدل در کشورهای چون ایران سرنگونی سلطنت پهلوی در سال ۱۹۷۹ دیده میشود. در این مدل حکومت ها با اصلاحات و باز کردن فضای سیاسی بسته مخالف هستند و با مخالفت و مبارزه مردم سرنگون می شوند.





مدل سوم: تلفیقی از دو مدل سابق الذکر است. در این مدل در کشورهای کره جنوبی و لهستان و اروگوئه در دهه ۱۹۸۰ دیده می‌شود. در این مدل مردم و نخبگان سیاسی ضمن سرنگونی حکومت اقتدارگرا، نخبگان سیاسی وابسته به حکومت اقتدارگرا در مصونیت قرار می‌گیرند و بین نخبگان جدید و قدیم مصالحه و گفتگو صورت می‌گیرد.

از نظر خوان لینز و استفان (۱۹۹۶) فرآیند گذار به دموکراسی در حکومت‌های مختلف که مدل حکومت‌های اقتدارگرا دارند پیچیده و غیرقابل پیش‌بینی و متفاوت است. این قاعده دقیقاً مصداق تحلیلی روشنی برای مصر است

لذا می‌توان گفت برای گذار به دموکراسی چهار عامل مهم، وجود بازیگرانی میانه‌رو، استقلال نسبی بازیگران، نیروهای مخالف میانه‌رو و داشتن راهبردها و راهکارهای مناسب برای پیش‌برد مذاکره ضروری است. اما فقدان عوامل تسهیل‌کننده گذار به دموکراسی در کنار عواملی چون ضعف نسبی متغیرهای نوسازی به‌ویژه در آمد سرانه و طبقه متوسط نحیف، عدم وجود جامعه سیاسی در مصر و نبود مصالحه نخبگان و نقش و رفتار ارتش و وضعیت پراتوری سبب گردید که گذار دموکراسی در مصر در تحولات موسوم به بهار عربی ناموفق باشد. نظریه گذار به دموکراسی به ما قواعد روشنی برای فهم زمینه‌های ایجاد کننده بحران و ایجاد یک تقاضای روشن و همچنین فرایند به نتیجه نرسیدن این تقاضا را به خوبی در اختیار ما قرار می‌دهد

وقوع بهار عربی در مصر معلول دلایلی چون: فرسودگی حکومت و عدم گردش نخبگان، شخصی بودن قدرت، دموکراسی صوری (ظاهری) و سرکوب سیاسی، اقتدارگرایی مبتنی بر هژمونی حزب حاکم و فساد گسترده در طبقه حاکم باشد. در این بخش تلاش می‌شود تا به بررسی عوامل زمینه‌ای و ایجادکننده بحران در مصر پرداخته شود:

۲,۱. فرسودگی حکومت و نبود گردش نخبگان

نخستین عامل ایجادکننده بحران در کشور مصر را می‌توان در نبود گردش نخبگان حکومتی و فرسودگی و ناکارآمدی حکومت مصر مشاهده کرده که موجب نارضایتی مردم این کشور شده بود. مردم و جامعه علمی و فکری مصر، سه دهه حکومت مطلقه مبارک ۸۲ ساله را مسئول و علت مشکلات کشور تلقی می‌کردند. حکمرانی طولانی مدت مبارک موجب فرسوده شده این حکومت و همچنین ثابت ماندن افراد حاضر در طبقه حاکم شد (Osman, ۲۰۱۰: ۱۸۶) از سوی دیگر مساله توارث و ورود جمال مبارک به دنیای سیاسی کشور موجب افزایش سطح نارضایتی مردم شده بود. ایستایی حکومت نخستین عامل روشن بر ایجاد بحران در مصر است.

۲,۲. فردی بودن قدرت

تمرکز قدرت در دستان شخص مبارک، ویژگی دیگر حکومت او بود. تمام تصمیمات به او ختم میشد و تمام نهادهای سیاسی جنبه صوری پیدا کرده بودند. از نظر تارک عثمان نه تنها ضربات عظیمی بر رابطه رژیم و مردم وارد شده بود بلکه ابزارهایی که رژیم به طور سنتی از آنها برای اعمال اقتدار استفاده می‌کرد نیز در طی دهه‌های گذشته به طور پیوسته آسیب دیدند که از جمله به نهاد ریاست جمهوری



می‌توان اشاره کرد که بر اساس قانون وضعیت فوق العاده تأثیر گذارترین بازیگر سیاسی کشور محسوب می‌شد و هیچ نظارتی بر اعمال آن متصور نبود. در دوران سادات و ناصر نهاد ریاست جمهوری نهاد قدرتمندی بود که مرکز رفت و آمد مشاوران و روشنفکران و نخبگان فکری و علمی بود ولی در زمان مبارک نهاد ریاست جمهوری به ساختار ضعیف اجرایی در اطراف شخص رئیس جمهور تبدیل شده بود. البته اگر ضعیف شدن نهاد ریاست جمهوری با تقویت مجلس و ایجاد یک تعادل بین ریس جمهور و دولت همراه بود خوشایند بود ولی چنین نبود و مجلس و دولت و نهاد ریاست جمهوری در خدمت و اختیار اراده ریس جمهور شده بودند. (Osman, ۲۰۱۰: ۱۸۸) میزانی که رژیم سیاسی در مصر حول شخص رئیس جمهور استوار بود، پس از تلاشی که در سال ۱۹۹۵ برای ترور مبارک در آدیس آبابای اتیوپی انجام گرفت، نمایان تر شد. وحشت تمام کشور را فراگرفت و حتی برخی مخالفان پرشور مبارک نیز اضطراب و نگرانی خود را از پیامدهای موفقیت چنین تروری ابزار نمودند. (Osman, ۲۰۱۰: ۱۸۹) به دیگر بیان فردی بودن حکومت در کنار فرسودگی حکومت و فقدان گردش نخبگان به تشدید شرایط بحرانی مصر دامن زده است.

۲,۳. استبداد سیاسی و دموکراسی ظاهری

مبارک با ایجاد یک نوع دموکراسی ظاهری با انتخابات صوری و تشکیل احزاب و دو مجلس سفلی و علیا و آزادی بیان نسبی سعی در نشان دادن توسعه و پیشرفت سیاسی در جامعه مصر داشت و این موجب تسکین توده‌ها می‌شد هرچند این دموکراسی ظاهری نه تنها تهدیدی برای حکومت او نبود. بلکه موجب تداوم

حکومت او شده بود. از نظر لیسابلیدس: استراتژی حفظ رژیم برگزاری انتخابات بود. انتخابات در مصر محصول دموکراسی نبود. (Blayde, ۲۰۱۱: ۲۳۸) به عبارت دیگر حکومت مصر در زمان مبارک درعین برگزاری انتخابات، کاملاً کنترل شده بود. سرکوب شدید جنبش کفایت، اخوان المسلمین همراه با بازداشت، نقض حقوق بشر، نظارت شدید بر نهادهای مدنی و دانشگاهی بخشی از اقدامات و سیاست های حکومت به ظاهر همراه با دموکراسی و انتخابات مبارک بود. سازمان مصری حقوق بشر تخمین زد که بین فاصله سالهای ۲۰۰۷ - ۲۰۰۳ بدرفتاری شدید باعث مرگ بیش از ۱۴۷ نفر از زندانیان مصری شده است. این سازمان همچنین ادعا نمود که شکنجه در خیابان‌های مصر در روز روشن انجام می‌گرفت. حتی جریان و حزبی که در انتخابات موفق میشد چندان نقشی در تصمیم‌گیری‌ها نداشت. محمود عباز رهبر حزب الوفد، در سال ۲۰۰۹ نقش حزب خود را در سیاست مصر برانگیختن گفتگو و مباحثه مطرح می‌کند و نه مشارکت در تصمیم‌گیری یا حکومت بر کشور نادر فرگانی، دانشمند مشهور مصری و نویسنده برجسته گزارش توسعه انسانی سازمان ملل در خصوص جهان عرب نیز کلیه نیروهای اپوزیسیون در مصر دوران مبارک را به جنازه تشبیه کرد. (Osman, ۲۰۱۰: ۱۹۰)

گذشته از سرکوب و ممانعت از مشارکت برخی جریانات، حکومت مبارک در مواقعی به دست اندازی در انتخابات برای پیروزی حزب حکومتی NDP حزب دموکراتیک ملی نیز اقدام می‌نمود. اقداماتی چون جلوگیری از ورود رای دهندگان مخالف به محل اخذ رای، اعمال نفوذ و تقلب در شمارش آرا (Blaydes, ۲۰۱۱: ۲۳۹) در کل میتوان گفت حکومت مصر در زمان مبارک نوعی حکومت مبتنی بر اقتدار گرایی و سرکوب نسبی بود. مبارک سعی میکرد از طریق



گروه‌های وابسته به خود که با ایفای نقش نیابتی همچون اتحادیه‌ها، سندیکاها، حرفه‌ای، اداری و ابزار رسانه به مطیع کردن مردم اقدام کند. برتری وفاداری و تعهد به نظام، نگرش سیاسی و پیشینه سیاسی بر تخصص و توانایی از ویژگی‌های دیگر حکومت مبارک بود و موجب شکاف بیشتر بین مردم و حکومت شده بود) (Osman: ۲۰۱۰: ۱۹۲)

به دیگر بیان شاید بتوان گفت یکی از مهمترین معایب حکومت مبارک تناقض درونی سیستم حکمرانی وی بود. حکومت تلاش داشت در عین اجرای یک حکومت استبدادی فردی، ظاهری دمکراتیک به نظام سیاسی خود دهد. همین امر هر گونه اصلاحات و تحولی به سمت دمکراسی خواهی را محدود می ساخت. هنگام سخن از دمکراسی مبارک مدعی بود یکی از بهترین دمکراسی‌های جهان را در اختیار دارد.

۲,۴. اقتدارگرایی همراه با تسلط حزب حاکم

حکومت مصر در زمان مبارک یکی از انواع حکومت‌های انتخابات رقابتی و اقتدارگرا بود. لیسابلیدس در پژوهش دقیقی که پیرامون انواع نظام‌های اقتدارگرا در جهان عرب انجام داده است به چهار گونه مختلف نظام‌های انتخاباتی اشاره می‌کند.

الف) نظام‌های سیاسی مبتنی بر هژمونی حزب حاکم همراه با انتخابات رقابتی مانند مصر و یمن در دوران مبارک و عبدالله صالح،

ب) نظام‌های پادشاهی با درجه بالایی از رقابت انتخاباتی مانند مراکش، کویت و بحرین،

ج) نظام‌های سیاسی تک حزبی با رقابت محدود مانند عراق، تونس و سوریه در دوران صدام، بن علی و اسد،

۴) نظام‌های پادشاهی با رقابت انتخاباتی محدود مانند عربستان سعودی، عمان و مصر. (Blayed, ۲۰۱۱: ۲۱۰-۲۴۳)

همانطور که گفته شد حکومت مصر جزء حکومت‌هایی با تسلط حزب حاکم و وجود انتخابات رقابتی بود. در این مدل حکومت گرچه آزادی بیان و میزانی فعالیت احزاب و رقابت انتخاباتی دیده می‌شود اما در واقع تنها حزب حاکم در موقعیت برتر را دارد. (نیاکویی، ۱۳۹۱: ۵۱)

۲.۵. فساد گسترده در طبقه حاکم

ویژگی خاص حکومت مبارک فساد مالی گسترده خانواده و وابستگان آنان بود به گونه‌ای که ۴۰ تا ۷۰ میلیون دلار دارایی خانواده مبارک و بیش از یک میلیارد دلار دارایی ۳۹ مسئول و تجار وابسته به پسر مبارک تخمین زده بودند و این نقش مهمی در اعتراضات ۲۰۱۱ مصر داشته است. (Goldstone, ۲۰۱۱: ۷۹)

از منابع کسب درآمد خانواده آن گونه که در گزارش سی بی اس نیوز آمده است، این بود که کمپانی‌های خارجی باید ۲۰ درصد از سهام را به نام خانواده او می‌کردند و بخشی از هر نوع تجارتي متعلق به خانواده مبارک بود که باید پرداخت می‌کردند. در همین رابطه پروفیسور کریستوفر دیودسن می‌گوید: شرکت‌ها خارجی با دادن ۲۰ درصد سهام شرکت به خانواده مبارک، از حمایت حکومت و ارتش برخوردار می‌شدند و امنیت تجارت آنان تامین می‌شد. سوزان مبارک هم‌رحسني مبارک نیز در باشگاه میلیاردی‌های سال ۲۰۰۰ ثبت شده است. سوزان پول‌هایش را بیشتر در





بانک‌های آمریکا قرار داد، اما در پایتخت برخی کشورهای اروپایی مانند لندن، برلین، مادرید، پاریس و دبی نیز به ساخت و ساز مشغول بود. گاردین در ادامه نوشته خانواده مبارک در زمینه مسکن و هتل سازی سرمایه گذاری وسیعی داشتند و ثروت پسران حسنی مبارک، جمال مبارک بالغ بر ۱۷ میلیارد دلار و علا مبارک ۶۰ میلیون یورو میرسد. (قزوینی حائری، ۱۳۹۰: ۶۰ - ۵۹) از ویژگی های بارز حکومت مصر در زمان حسنی مبارک فساد گسترده در خانواده مبارک و نخبگان حکومتی بود که از رانت قدرت سیاسی استفاده می کردند.

۳. علل و زمینه‌های گذار ناموفق دموکراتیک در مصر در پرتو تحولات بهار عربی

اگر دموکراسی را در مولفه‌هایی چون برگزاری انتخاباتهای آزاد و رقابتی و منظم با حضور همه جریانات سیاسی، گردش مسالمت آمیز قدرت، رعایت قواعد بازی، فضای باز سیاسی و عدم دخالت نیروهای مسلح در روندهای انتخاباتی خلاصه کنیم، تحولات مصر باز تولید سریع اقتدارگرایی نظامیان در شکلی وسیع تر از دوران مبارک بود. حکومت اخوانی نیز که در اولین انتخابات پس از برکناری مبارک به روی کار آمد، دولتی مستعجل و انحصارگرا بود که نه تنها مصر را به سمت پلورالیسم و دموکراسی پیش نبرد؛ بلکه زمینه قطبی شدن جامعه و قدرت گیری مجدد نظامیان را فراهم آورد. در ادامه برخی مهم ترین موانع در شکل گیری گذار دموکراتیک موفق در مصر مورد بررسی قرار می گیرند.

۳,۱ ضعف نسبی متغیرهای نوسازی به ویژه درآمد سرانه و طبقه

متوسط نحیف

براساس پژوهشهای انجام شده بین متغیرهای نوسازی مانند درآمد سرانه، شهرنشینی، صنعتی شدن و آموزش و دموکراسی همبستگی مثبت قوی وجود دارد. در واقع گفته می‌شود که دموکراسی متعلق به جامعه مرفه، باسواد و عمدتاً شهرنشین است.

برخی محققان حداقل ۴۰۰۰ دلار درآمد سرانه را برای شکل‌گیری دموکراسی ضروری می‌بینند. بررسی او ضاع مصر حاکی از آن است که این کشور از نظر این شاخصها به‌ویژه درآمد سرانه وضعیت مطلوبی ندارد و جامعه‌ای به شدت فقیر است. درآمد سرانه این کشور در سال ۲۰۰۹ و پیش از بهار عربی حدود ۲۰۲۰ دلار و بسیار کمتر از درآمد حداقل بوده است. این عدد در مقایسه با درآمد سرانه تونس که در همان سال ۳۷۲۰ دلار است نیز بسیار کمتر و حدود نصف است. از نظر شهرنشینی و سواد نیز مصر جایگاهی پایین‌تر از تونس دارد. از نظر ساختار اجتماعی نیز، طبقه متوسط مصر در مقایسه با تونس به مراتب ضعیف‌تر بوده است. اگرچه تعریف طبقه متوسط و شاخص‌سازی آن بحث پیچیده‌ای است و رهیافتهای متنوعی در تعریف و شاخص‌سازی آن وجود دارند که بررسی آن مجال دیگری را می‌طلبد، اما مطالعات مختلف حاکی از آن است که طبقه متوسط مصر در مجموع ضعیف بوده و تا پیش از بهار عربی و پس از آن به طور پیوسته‌ای در حال افول و کوچک شدن بوده است. حال آنکه رشد طبقه متوسط در سوریه و تونس در دهه اول قرن جدید قابل توجه بود. (Badawi, 2014: 259)

البته باید توجه داشت که در برخی متغیرهای اجتماعی، جامعه مصر پتانسیل‌های خوبی برای دموکراتیک شدن دارد. جامعه مصر برخلاف جوامعی چون لیبی، یمن، سوریه و بحرین جامعه‌ای نسبتاً متجانس است و بجز شکاف (مسلمانان - قبطی‌ها) که برخی مواقع موجب نزاع مذهبی می‌شود، زمینه قطبی شدن براساس مولفه‌های مذهبی و





فرقه‌ای را ندارد. البته با توجه به نسبت کم مسیحیان، این شکاف عملاً تأثیر گذاری کمی داشته و مصر را در کنار تونس در زمره جوامع متجانس می‌توان طبقه بندی کرد. نبود شکاف قبیله‌ای، مذهبی و فرقه‌ای از یک سو امکان شکل‌گیری احزاب و نهادهای فراگیر را بیشتر کرده و از سوی دیگر بهره برداری از این شکافها و قطبی شدن جامعه بر اساس شکافهای سنتی را ناممکن می‌کند. گذشته از این، مقبولیت دموکراسی در مصر بالاترین عدد در میان کشورهای دستخوش بحران و معادل ۷۴/۸۰ است و حتی از تونس نیز بالاتر است. بالاتر بودن این شاخص در جامعه فقیر مصر در حالی که مقبولیت دموکراسی در جامعه مرفه بحرین کمترین عدد است، (بی‌زبان ۱۳۹۶: ۲۸۶) خود کارآمدی نظریه نوسازی را به چالش می‌کشد. به هر حال مقبولیت بالای دموکراسی در مصر می‌تواند امیدوارکننده باشد. گذشته از اینها، جامعه مدنی مصر پیش از بهار عربی نسبتاً قدرتمند بود و حتی از جامعه مدنی تونس در آن زمان قدرتمندتر به نظر می‌رسد. (۲۲: ۲۰۱۳, Stephan, and Linz) مدل حکومتی مبارک در مقایسه با بن علی مشارکتی تر بوده و نقش احزاب و انتخابات بیشتر بود. (Blayds, ۲۰۱۱: ۳۹) این عامل باعث شده بود که جریانهای مختلفی اعم از احزاب و انجمنها و سندیکاها در این کشور نقش داشته باشند. سقوط حکومت مرسی متعاقب تحركات جامعه مدنی علیه آن، نقش پررنگ جامعه مدنی در این کشور را نشان می‌دهد. البته این پرسش که تا چه میزان برخی احزاب و جریانهایی مانند اخوان المسلمین مصر یا حزب سلفی نور را می‌توان در قالب یک جامعه مدنی پیشرو، مشروع و بالنده که می‌تواند به دموکراسی کمک کند، تحلیل نمود؟ خود مجال دیگری را می‌طلبد.

۳,۲. عدم وجود جامعه سیاسی در مصر و نبود مصالحه نخبگان

برای ایجاد دموکراسی نیاز به جامعه سیاسی است یعنی باید. گروههای سازمان یافته از فعالان سیاسی وجود داشته باشند که بتوانند نه تنها در مقابل دیکتاتوری مقاومت کنند؛ بلکه در میان خودشان هم در این باره که چگونه می‌توانند بر ترس مشترک غلبه کرده و قواعد بازی برای یک آلترناتیو دموکرات را ایجاد نمایند، به گفتگو پردازند. اگرچه جامعه مدنی مصر پیش از بهار عربی نسبتاً قدرتمند بود و حتی از جامعه مدنی تونس در آن زمان قدرتمندتر به نظر می‌رسید، اما جامعه سیاسی مصر توسعه نیافته بود. چهار ماه پس از سقوط مبارک، دو گروه اجتماعی عمده‌ای که علیه او به پا خواسته بودند حتی یک نشست مشترک برپا نکرده بودند تا در رابطه با آلترناتیوهای حکمرانی دموکراتیک بحث و گفتگو کنند. وب سایت اخوان المسلمین حتی در سالهای پس از بهار عربی پیش نویس پلاتفرم سال ۲۰۰۷ را به نمایش می‌گذارد که در آن مولفه‌های غیر دموکراتیکی به چشم می‌خورد از جمله مخالفت با این ایده که زنان یا غیر مسلمانان بتوانند رئیس جمهور شوند (بیش از نیمی از جمعیت مصر را این دو گروه تشکیل می‌دهند) همچنین در این پلاتفرم توصیه شده بود که یک دادگاه عالی مرکب از پیشوایان مذهبی باید وجود داشته باشد تا تمام مصوبات مجلس را از نظر انطباق با شریعت بررسی نماید. شگفتی آور نیست که حسی از بی‌اعتمادی رو به رشد در میان جریانات سکولار شکل گرفته و به طور کلی فضای سیاسی مصر را سوظن و تردید دربرمی‌گرفت. (۲۳: Stephan and Linz, ۲۰۱۳) اخوان المسلمین هنگامی که به قدرت رسید نیز به انحصارگرایی روی آورد. این گروه بدون توجه به مخالفت‌های گسترده نهادهای قضایی و همچنین لیبرالها و سکولارها به تدوین پیش نویس قانون اساسی پرداخت که برای جریانات سکولاری که در انقلاب نقش



داشتند، ناگوار بود. تاکید بر شریعت اسلامی به عنوان منبع انحصاری قانون گذاری، افزایش اختیارات رئیس جمهوری، و عدم رعایت حقوق زنان و همچنین گرایش به سلفی‌گری برای سکولارها آنقدر ناگوار بود که نزدیکی به ارتش و نهادهای قدرت پیشین برای کنار زدن اخوانی‌ها را توجیه می‌کرد. خلیل الانانی بر این باور است که چگونه در طی دو دهه گذشته لایه‌های محافظه‌کار در اخوان‌المسلمین موفق شدند که در ساختار این تشکیلات رشد بیشتری کرده و عملاً نوگرایان را کنار بزنند. کاندیداتوری خیرت الشاطر و بعدها محمد مرسی برای ریاست جمهوری نمادی از این موفقیت محافظه‌کاران در اخوان‌المسلمین بود. نبود یک جهان بینی پلورالیستی و یک استراتژی انعطاف پذیر در اخوان‌المسلمین به بی‌اعتمادی بین اخوان و سایر جریانهای سیاسی دامن زد و تردید سایرین در مورد تعهد این جریان به ارزش‌های دموکراتیک را تقویت کرد. (Al – Anani, ۲۰۱۵: ۲۳۶)

این وضعیت خود تأثیر به‌سزایی در تحولات و رویارویی‌های بعدی ایفا نمود. جالب آنکه این روند کاملاً متفاوت از تونس بود. در تونس سکولارها و اسلام‌گرایان در رابطه با اصول دموکراتیک به تفاهم رسیده و همکاری نمودند و حتی دولت تروئیکا نمادی از همکاری و تعامل این جریانات بود، اما در مصر رویکرد انحصار‌گرای اخوان و عدم تعامل سکولارها و اسلام‌گرایان، عملاً زمینه بحران سیاسی را ایجاد نمود به گونه‌ای که احزاب و شخصیت‌های مخالف، میلیون‌ها نفر از مردم را در قالب جبهه نجات ملی و جنبش تمرّد علیه دولت مرسی بسیج و خواهان برکناری دولت شدند. بدون نقش‌آفرینی فعال جامعه مدنی علیه حکومت مرسی، احتمالاً کودتایی شکل نمی‌گرفت و یا ناموفق باقی می‌ماند. می‌توان استدلال نمود که اگر جریانهای سیاسی مختلف شامل سوسیالیستها، اسلام‌گرایان و لیبرالها پس از سقوط مبارک به تعامل و

گفتگو پرداخته و بر سر رعایت قواعد بازی دموکراتیک به اجماع می‌رسیدند، احتمال گذار دموکراتیک موفق به مانند تجربه تونس بیشتر می‌شد.

۳,۳ نقش و رفتار ارتش و وضعیت پراتوری جامعه مصر

هنگامی که بهار عربی در تونس و مصر موفق به برکناری رژیم‌های بن‌علی و مبارک شد، این تحلیل در محافل آکادمیک مطرح گشت که یکی از مهم‌ترین علل موفقیت جنبش‌ها در این دو کشور، نقش حمایتی ارتش از مردم بوده است. محققانی چون لوتربک استدلال نمودند که ارتش‌های مصر و تونس هر دو دارای نهادمندی بالا و ارتباط زیاد با جامعه بوده و این عامل نقش پررنگی در عدم حمایت از رژیم حاکم و یا همراهی با معترضان داشته است. با این حال نگاهی دقیق‌تر به کنش ارتش تونس و مصر در مواجهه با اعتراضات تفاوت ظریفی را بیان می‌کند که بر کنش ارتش این دو کشور در مراحل بعدی نیز تأثیر گذار بوده است. ارتش تونس از همان ابتدا و تمام عیار از معترضان حمایت نمود؛ حال آنکه ارتش مصر تنها با گسترش دامنه اعتراضات و با بی‌میلی از جنبش اعتراضی حمایت کرد. در تبیین این تفاوت می‌توان به این موضوع اشاره کرد که ارتش تونس پایین‌ترین بودجه نظامی را در جهان عرب داشت؛ از نظر سیاسی به‌ویژه در مقابل وزارت کشور ضعیف بود و به طور کلی نهادی تضعیف شده و به حاشیه رانده شده بود و لذا منافع زیادی در تغییر وضع موجود داشت؛ در حالی که ارتش مصر در دوران مبارک جایگاه ممتاز خود را در مقایسه با سایر نهادها حفظ کرده بود و قدرت سیاسی و اقتصادی چشمگیری داشت لذا منافع چندانی در تغییر وضع موجود نمی‌دید (Niakooee, ۲۰۱۳:۴۳۰)





بررسی تحولات تاریخی مصر حاکی از وجود دولت پنهان یا عمیق نظامیان است که ریشه آن به پیدایش دولت مدرن در این کشور در قرن نوزدهم و به ویژه کودتای افسران آزاد در سال ۱۹۵۲ بازمی‌گردد. در رابطه با روند و ارکان دولت عمیق نظامیان در مصر می‌توان به تقدم شکل‌گیری ارتش بر نیروهای غیر نظامی، وجود دشمن خارجی و تهدید آن، ارتش به مثابه نیروی نوساز و کنترل ارتش بر زیر ساختهای اقتصادی اجتماعی اشاره کرد. ارتش مصر در عرصه داخلی یک کارتل بزرگ اقتصادی بوده و حداقل بر نیمی از اقتصاد کشور سلطه دارد. نظامیان مصری در دوره مبارک بر مجتمع‌های تجاری، صنعتی، نظامی سودآور سلطه یافتند. پس از شدت گرفتن سیاست انفتاح یا آزادسازی اقتصادی در مصر، وابستگان نظامیان توانستند بر بخش خصوصی واقعی غلبه کنند. (پورحسین، ۱۳۹۵: ۴۳) هینچس در رابطه با نقش و جایگاه ارتش مصر می‌گوید: مصر کشوری نیست که ارتش داشته باشد؛ بلکه ارتشی است که یک کشور دارد؛ تنها مبلغی که ارتش مصر از ایالات متحده در طول سال دریافت می‌نمود، سه برابر کل بودجه ارتش تونس بوده است و این ارتش اقتصاد موازی و سیعی را شکل داده است. (Benin and Vairel, ۲۰۱۱: ۲۴۸)

این در حالی است که مطلقاً چنین وضعیتی در تونس دیده نمی‌شود و ارتش جایگاهی در سیاست این کشور نداشت. به طور کلی می‌توان گفت که ساختار، آن زمینه‌کنش ارتش و سرانجام بازتولید کامل قدرت نظامیان را فراهم آورد. نکته پراهمیت دیگری که توجه به آن ضروری است، نقش پررنگ رانتیرسم و پیوند آن با دولت پنهان در مصر است؛ در حالی که چنین پدیده‌ای در تونس دیده نمی‌شود. مطالعات پیرامون رانتیری سم حاکی از آن است که دولت مصر باسی فراتر از دولت تونس، یک دولت رانتی محسوب می‌شود. اگر رانت را در وجهی کلی‌تر شامل صدور نفت و گاز،

رانت‌های ناشی از حمایت خارجی و رانت‌های حاصل از پول‌های ارسالی کارگران در نظر بگیریم، وضعیت مصر رانتیرسم شدید محسوب می‌شود. (میرترابی، ۱۳۹۴: ۱۰۲). سرریز بسیاری از این وجوه رانتی به دولت پنهان و به‌ویژه نظامیان در مصر وجه افتراق مهمی است که بر تفاوت نتایج تحولات در تونس و مصر تأثیر داشته است.

گذشته از نقش پررنگ ارتش مصر به عنوان دولت پنهان یا عمیق، باید توجه داشت که در تونس وجود جامعه سیاسی توسعه یافته، رعایت قواعد بازی دموکراتیک، همراهی و تعامل اسلام‌گرایان و سکولارها و اجماع در رابطه با راه‌های انتقال قدرت سیاسی باعث گردید که عملاً فضای سیاسی جامعه مناسب مداخله نظامیان نباشد. در مقابل در مصر نبود تعامل و همکاری و منازعه و سیع بین جریان‌های اسلام‌گرا و سکولار؛ رویارویی مستقیم گروه‌های اجتماعی؛ ضعف نهادهای سیاسی مورد اجماع؛ گسترش خشونت سیاسی و عدم اجماع در رابطه با روندهای انتقال قدرت، زمینه کودتا و دخالت ارتش در سیاست را ایجاد کرد. دخالت ارتش از این منظر واکنشی به گسترش تنش سیاسی و از بین رفتن نظم در جامعه است. در واقع از منظر نظریه هانتینگتون می‌توان استدلال نمود که وضعیت جامعه مصر پراتوری بوده بدین معنا که مشارکت سیاسی بالا و نهادمندی سیاسی پایین بوده لذا ضعف نهادهای سیاسی برای تعدیل مشارکت سیاسی و نبود نهادها و یا رهبران حرفه‌ای مورد اجماع، زمینه خیابانی شدن سیاسی، افزایش تنشها و در نهایت مداخله ارتش را فراهم آورد. (نیاکویی، ۱۳۹۵: ۱۲۷) بر این اساس عدم مداخله ارتش در سیاست تونس متأثر از نهادمندی سیاسی نسبی، اجماع نخبگان و نبود تنش سیاسی و مداخله ارتش در مصر محصول ضعف نهادمندی، عدم اجماع نخبگان، و تنش و تباهی نظم سیاسی بوده است.



همچنین در برخی مطالعات در رابطه با چرایی عدم گذار دموکراتیک در مصر به برر سی تطبیقی فرهنگ سیاسی پرداخته شده است، بر این اساس، فرهنگ سیاسی مصر با لحاظ نمودن شاخصهایی چون تساهل و تسامح مذهبی و قومی، آزادی فردی، برابری جنسی و... به مراتب پایین تر از تونس ارزیابی شده به عنوان مثال تساهل و تسامح مذهبی در تونس معادل ۷۰/۸۳ است در حالی که این رقم در رابطه با مصر ۳۷/۵ است. برابری جنسیتی در مصر نیز معادل ۳۹ و این شاخص در رابطه با تونس ۷۲ می باشد. (بی زبان ۱۳۹۶: ۲۸۵) با این حال باید توجه داشت که تأثیر فرهنگ سیاسی بر دموکراسی موضوع پرمناقشه‌ای است و نمی توان با قاطعیت تأثیر آن بر گذار ناموفق را تایید نمود. برخی محققان گذار به دموکراسی استدلال می کنند که تصور وجود فرهنگ و ارزش های دموکراتیک به عنوان مقوله ای پیشینی و یا انسان شناسانه و مردم شناسانه تصور بی مبنایی است و همه فرهنگ های سنتی به درجات مختلف اقتدار گرایانه و غیر دموکراتیک هستند و ارزش هایی چون تساهل، سازش، مشارکت، رقابت و غیره تنها بعد از تجربه عملی و اجتناب ناپذیر آنها به عنوان مقولات و مفاهیم کلی مطرح شدند (نیاکویی، ۱۳۹۹: ۹۹). در واقع پراکسیس سیاسی بر نظریه فرهنگی اولویت دارد و پس از پذیرش این گونه ارزشها از جانب نخبگان حاکم است که به مرور این ارزشها در جامعه رواج پیدا می کند. (بشیریه، ۱۳۸۴: ۴۷) از این منظر نقش پررنگ تر به کنش، بینش و رفتار نخبگان سیاسی باز می گردد و این عامل از بالا به پایین جامعه تسری می یابد.

در مجموع سطح پایین تر متغیرهای نوسازی به ویژه درآمد سرانه و وضعیت وخیم تر اقتصادی در قیاس با تونس؛ افراط گرایی اخوانی ها و عدم وجود مصالحه و هم پذیری در میان نخبگان سیاسی که منجر به قطبی شدن بیشتر جامعه گردید و

در نهایت ماهیت و کنش متفاوت ارتش در تونس و مصر مهم ترین عواملی هستند که تفاوت در نتایج دموکراتیک سازی در تونس و مصر را تشریح می کنند. در این میان، نقش عدم مصالحه نخبگان به نظر می رسد که مهم ترین و تأثیر گذارترین نقش را داشته است. عدم مصالحه به قطبی شدن جامعه و نخبگان انجامید و زمینه را برای کودتا مهیا نمود. بدون حمایت جامعه مدنی از کودتا، اساساً ارتش نیز چندان قادر به انجام این کنش نبود.

نتیجه گیری

تجربه شرایطی همچون فشار اقتصادی و نابرابری های عمیق اجتماعی، بیکاری فزاینده جوانان و نارضایتی آنان، سرکوب سیاسی و احتکار قدرت توسط یک خانواده و حزب و مواردی از این دست زمینه و بستر مناسب برای شکل گیری یک جنبش اعتراضی را در مصر فراهم نموده بود. خیزش مردمی در جهان عرب بسیاری را به این نتیجه رساند که، دیوارهای بزرگ اقتدارگرایی در خاورمیانه ترک برداشته و فصل گذار به دموکراسی در کشورهای شمال آفریقا و خاورمیانه عربی آغاز شده است، به گونه ای که برخی امواج دموکراسی خواهی در این کشورها را در ادامه موج سوم دموکراسی یا آن را موج چهارم دموکراسی تحلیل و تفسیر نمودند. اما با آنچه در روزگاران پسا انقلاب رخ داد، امید واری ها برای گذار به دموکراسی خیلی زود رنگ باخت و بهار عربی به خزان و زمستان دموکراسی بدل گردید.

مصر جامعه ای متجانس، تقریباً یکپارچه با هویت ملی قوی، بوروکراسی و



گفته شده است جامعه مدنی مصر پیش از بهار عربی از جامعه مدنی سایر کشورها نیز قدرتمندتر بود. با این حال از نظر شاخص‌هایی چون: در آمد سرانه و قدرت طبقه متوسط، مصر در مقایسه با سایر کشورهایی درگیر انقلاب عربی وضعیت نامناسبی داشته و فقر در این کشور گسترده بوده است. با این حال شرایط به گونه‌ای رقم خورد که گذار به دموکراسی در این کشور ناکام ماند. اخوان المسلمین در مصر به انحصارگرایی پرداخت و با سیاست‌های تنگ‌نظرانه، بخش قابل توجهی از جامعه مدنی را از خود دور ساخت و عملاً کلیه سکولارها در مقابل محمد مرسی قرار گرفتند. عدم مصالحه با سایر جریان‌ها در مورد قانون اساسی، حقوق زنان، نقش ریاست جمهوری و موجی از اعتراضات جامعه مدنی را علیه دولت اخوانی برانگیخت و به قطبی شدن جامعه انجامید. عامل دیگر نوع کنش ارتش در مصر بود. ارتش مصر بسیار قدرتمند بوده و بر بخش عظیمی از اقتصاد سیطره دارد و عملاً دولتی پنهان را شکل داده است. البته باید توجه داشت که عدم مصالحه نخبگان و قطبی شدن جامعه نقش مهمتری داشته و عملاً زمینه کودتای ارتش را مهیا نمود و می‌توان تصور کرد که در صورت همکاری و مصالحه اسلام‌گرایان و سکولارها و پذیرش قواعد بازی دموکراتیک، نخبگان سیاسی می‌توانستند با حمایت جامعه و افکار عمومی در روند تدریجی کنترل غیرنظامیان بر ارتش را گسترش داده و نقش و کارکرد و جایگاه ارتش این کشور را تغییر دهد. افزون بر این عوامل بین‌المللی تأثیر تعیین‌کننده‌ای در روند دموکراسی در تونس و مصر نداشته‌اند.

تحولات بهار عربی موجد درس‌هایی نیز است. نخستین درسی که می‌توان از تحولات بهار عربی گرفت، لزوم پاسخگویی به هنگام و تدریجی به مطالبات مردمی است. تراکم و انباشت مطالبات نه تنها می‌تواند جامعه را در وضعیت انفجاری

قرار دهد بلکه دولت‌ها را به نقطه‌ای خواهد رساند که ناتوان از حل مسائل خویش باشند. در این شرایط دولت‌ها ناگزیرند برای حفظ ثبات و آرامش، رویکردهای امنیتی و سرکوب معترضین را در دستور کار قرار دهند. خود همین مسئله درس دیگری که از تحولات منطقه و به‌ویژه از رصد کردن تحولات لیبی، سوریه و یمن می‌توان گرفت لزوم تقویت جامعه مدنی و پرهیز از به حاشیه راندن نخبگان میهن‌پرست، درستکار و صادق کشور است. احزاب و نخبگان سیاسی و فرهنگی کشور حلقه واسط مردم با حکومت‌اند. در زمان‌های بحران، نهادهای جامعه مدنی و نخبگان موجود می‌توانند با تشریک مساعی و تلاش برای ایجاد اتحاد و همبستگی، کشور را از دچار شدن به سرنوشتی نامعلوم و درگیر شدن در بحران‌های عمیق و خطرناکی از جمله جنگ داخلی دور سازند.

منابع و مآخذ

الف) منابع فارسی

۱. بشیریه، حسین (۱۳۸۴) **گذار به دموکراسی**، تهران: نشر نگاه معاصر.
۲. بشیریه، حسین (۱۳۸۵) **گذار به دموکراسی**، تهران: نشر نگاه معاصر.
۳. بی‌زبان، علیرضا (۱۳۹۶) **تحلیل تطبیقی موانع گذار به دموکراسی در خاورمیانه**، فصلنامه علوم اجتماعی، سال ۲۶، شماره ۷۸.
۴. قاضی‌خانی، حسن (۱۴۰۰)، گذارها به دموکراسی، تهران، انتشارات اختران.
۵. میر ترابی، سعید (۱۳۹۴) **تحلیل قیام‌های مردمی در خاورمیانه از منظر اقتصاد سیاسی نفت**، فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی، دوره

هفتم، شماره ۲۴.



۶. نیاکویی، سید امیر (۱۳۹۹) *زمستان عربی و معمای دموکراسی*

در خاورمیانه، تهران: نشر سخن.

۷. نیاکوئی، سید امیر (۱۳۹۱) *کالبد شکافی انقلاب‌های معاصر در جهان*

عرب، تهران: انتشارات میزان.

۸. نیاکوئی، سید امیر (۱۳۹۵) *کودتای نظامیان در مصر و ترکیه*،

زمینه‌ها و نتایج متفاوت، فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی، شماره

۲۷.

۹. هانتینگتون، ساموئل (۱۳۸۱) *موج سوم دموکراسی در پایان سده*

بیستم، ترجمه احمد شهسا، تهران: نشر روزنه.

۱۰.

(ب) منابع انگلیسی

۱. Al-Anani, Khali (۲۰۱۵), *The 'Anguish' of the Muslim Brotherhood in Egypt*, In Routledge Handbook of Arab Spring. Edited by Larbi Sadiki. Routledge.
۲. Badawi, Mousa (۲۰۱۴), Middle class transformations in the Arab World, *Contemporary Arab Affairs*, Vol. ۷, No. ۲.
۳. Beinun Joel and Frederic Vairel (۲۰۱۱), *Social Movements, Mobilization, and Contestation in the Middle East and North Africa*, Stanford, CA: Stanford University Press.
۴. Blades, Lisa (۲۰۱۱), *Elections and Distributive Politics in Mubarak's Egypt*. Cambridge University Press
۵. Blaydes, Lisa (۲۰۱۱) *Elections and Distributive Politics in Mubarak's Egypt*. Cambridge University Press.





٦. Goldstone, Jack A. (٢٠١١). *Understading the revolutions of ٢٠١١*. Foreign affairs, May/ June.
٧. Niakooee, Seyed Amir (٢٠١٣). *Contemporary Arab Uprisings : Different Processes and Outcomes*, Japanese Journal of political science. Volume ١٤. Part٣. September
٨. Osman, Tarek (٢٠١٠) *Egypt on the Brink: From Nasser to Mubarak Yale*, University Press.
٩. Stephan Alfred and Juan J. Linz (٢٠١٣), *Democratization theory and the Arab Spring*, Journal of Democracy, Volume ٢٤, Number٢.
١٠. Linz Juan and Alfred Stephan (١٩٩٦), *Problems of Democratic Transition and Consolidation, South Europe, South Amrica and Post-Communist Europe*, Johns Hopkins University Press
١١. Lynn Karl, Terry., ١٩٩٠, 'Dilemmas of Democratization in Latin America', *Comparative Politics*, (Oct, Vol ٢٣, No.١.)